

باتلاق

(قطعه ای برای اجرا)

حسن حسام

نقش‌ها :

مداح: مردی است آراسته به هیئت یک دیپلمات. وقتی در صحنه است، هاله‌ای از نور آبی او را در بر می‌گیرد.

دلک: زن یا مردی است در پوشش و آرایش دلکان سیرک. هنگام ایفای نقش هاله‌ای از نور روشن شعاع بازی او را پر می‌کند.

ابونواس: (۱) عربی است میان سال. دش دانه‌ای بر تن دارد و روی آن کت قدیمی نیمداری پوشیده و بر سر چفیه و عقاب بسته است. ابونواس همواره رویش به تماشاچیان است و خطابه‌هایش را خطاب به آنان قرائت می‌کند و عموماً روی نیمکتی که سمت چپ جلو صحنه گذاشته شده نشسته است.

(۱) حسین‌ابن‌هانی‌الفارسی‌الاهوازی، در اهواز متولد شده (۱۴۵ ه. ق) و در بغداد بزرگ شده است. (دهخدا) ابونواس یکی از بزرگترین شاعران عرب به شمار می‌آید و غزل‌های عاشقانه‌ی او در زبان عرب تقریباً یگانه است.

صداها :

خبرنگاران، مدافعان، مخالفان

سرود سربازان گل بسر

سرود سربازان جان برکف

سرود جوخه‌های رزمی

همسرایی خانه خرابان

از پنج بلندگویی که دوتای آنها در سالن تماشا چپان کار گذاشته شده و بقیه در صحنه نصب گردیده پخش می شود. (صداها ترکیبی است از صدای زنان و مردان، پیرو جوان با طنین و آواهای مختلف. در صورتی که امکانات اجازه دهد، نیمی از این نقش‌ها می تواند نه از طریق صدا که بصورت زنده در صحنه اجرا شود.)

نما : سلولی است بزرگ و سیمانی و سرد با نور زرد و مرده. بر دیوار مقابل ما در طول نمایش، صحنه‌هایی از رژه نظامیان، تانگ‌ها، جمعیتی که تابوت حمل می‌کند، صحنه‌هایی از زندان ابو غریب، صف طولانی دستگیرشدگان، صحنه‌هایی از کودکان، زنان زخمی و آواره... بر زمینه صدای کوبش طبل‌ها، شیون‌ها، انفجارها و شعارها. چهارپایه‌ای وسط گذاشته شده و نیمکتی در جلوی صحنه سمت چپ قرار دارد.

مداح : ناجیان

فاتح این جهانند

گردونه ی زمین

با لبخند پر شکوه ایشان

می چرخد

و ارا بهی سرنوشت

رو به آزادی می رود

دلّک : (ادای مداح را در می آورد)

ناجیان

فاتح این جهانند

گردونه ی زمین

با لبخند پر شکوه ایشان

می چرخد

(پاورچین پاورچین جلو صحنه می آید، صدایش را

پانین می آورد، رو به تماشاچیان)

وقتی گلوله آزادی

از لوله تفنگ مهاجم

شلیک شود

البته که ارا بهی سرنوشت

رو به تاریکی می رود!

هاها ها

مداح : آزادی

خجسته نامی است

با شادی

که ناجیان فاتح
به مردم محروم
هدید می‌کنند

دلّک : با سرباز
و توپ و تانگ و بمب انداز
از همان آغاز

و البته
با ساز و دهل و آواز
ها ها ها ها

ابونواس: در زندان ابوغریب
تاریخ با گام‌های هزار مرده‌ی سرشناس
وارونه می‌رود
و چشمان خاکسترشده‌ی آتیا
جان می‌گیرد
تا در نگاه شعله-تاب فرزندش
تکرار شود

مداح: (با لبخند بر لب)
قرار است
ارتش پیروز
به هنگام رژه
پا بکوبد،
گل بریزد
و خواهران مقدس
برای گرسنگان
آوازهای بومی بخوانند

دلّک : بع.....له

و؛
ماشین‌های آتش‌نشانی
شبانه روز
بشکه‌های باروت مشتعل را
سرشماری کنند
و زنجیره بی پایان آتش را
با آب‌های شط العرب
از کار بیاندازند

بلندگوی ۱: برای شکست مستبدین جهان سوم و مقامات خود سر
مالیات بدهید

بلندگوی ۲: برای رویش آزادی و دموکراسی در سرزمین
استبداد زده شرق
مالیات بدهید

بلندگوی ۳: برای دفاع از جان سربازان رشید ما
مالیات بدهید

بلندگوی ۴: برای مبارزه با تروریسم
مالیات بدهید

دلقک: البته که همه باید مالیات بدهند!
تغییر جغرافیای جهان برای امنیت ملت بزرگ
و نظام یکه تاز مخارج دارد
بعله!

همه مالیات می دهند

همه بلندگوها: مالیات بدهید

مالیات بدهید

مالیات بدهید

مداح: به یاری با کرمی مقدس

سرزمین‌های نفرین شده
آزاد می‌شوند

بلندگوها با هم : آمین

دل‌قک :

و جوامع وحشی
به لطف ناوگانهای عظیم
(روی عظیم تکیه می‌کند)
هوایمابر،
به قافله‌ی تمدن می‌پیوندند

مداح :

جهان

بی‌گمان

آزاد می‌شود

از قید حکومت‌های شرور

آمین

بلندگوها :

ابونواس :

در زندان ابوغریب
آسیاب جهان می‌چرخد
و چشم‌له می‌کند
مادران سرزمین‌های نفرین شده
دامن

دامن

چشم‌له شده جمع می‌کنند

و قیّه کشان

به رحم‌هاشان مشّت می‌کوبند

در زندان ابوغریب

خیابان

بیابان

می‌شود

و انسان

تاریک می گردد

مداح :

به سحرگاهان
که نیزه های روشن خورشید
در پهنشت دریا می ریزد
سرور ما

بند پوتین را

محکم می کند

و به سربازخانه می رود

بلندگوی ۱ : فاتحان سربازند

دلّقی : واما؛

سربازان

سر می بازند

تا سروران

به سودای سودا گری

جهان را بسوزانند

(ادای مداح را در می آرد)

سرور ما!

مداح :

به شامگاهان

که ابرهای تیره

آبی دریا را

سیاه می کند

پا پیچ می گشاید

و در نمازخانه

به نیاز

زانو می زنند

بلندگوی ۲ : فاتحان

قد بیسند!

دلقک :

زیرا:

اربابان انگلوساکسون
پیشتانز جنگ و عبادت
پیشتانز بمب و نمازند
(ادای مداح را در می‌آورد)
به شامگاهان
دیوان به بند می‌شوند
تا به سحرگاهان
آزادی
آزاد گردد

از آستین رئیس شعبده باز

سرود سربازان خوشبخت :

چا چا چا	ما سربازان گل بسر
چا چا چا	به فرمون جرج پسر
چا چا چا	از ینگه دنیا اومدیم
چا چا چا	با ساز و کرنا اومدیم
چا چا چا	تا عراقو آباد کنیم
چا چا چا	مردمشو آزاد کنیم
چا چا چا	گل به دیمو گل بستونیم
چا چا چا	با خوشگلاش لاس بزنیم
چا ها ها	با بعضی یاش حال بکنیم
چا چا چا	توکوچه ها لول بخوریم
چا چا چا	همبرگر دویل بخوریم
چا چا چا	پاپُ ستایش بکنیم
چا چا چا	تا رئیسو راضیش کنیم

بلندگوی ۱: برای تانک‌ها

بلندگوی ۲: مالیات بدهید

بلندگوی ۱: برای بمب‌ها، مالیات بدهید

بلندگوی ۱: برای توپ‌ها

بلندگوی ۲: مالیات بدهید

بلندگوی ۱: برای جیره سربازان

بلندگوی ۲: مالیات بدهید

بلندگوی ۱: برای غذای زندانیان

بلندگوی ۲: مالیات بدهید

بلندگوی ۱: برای دوباره افراشتن برج‌های تجارت جهانی

بلندگوی ۲: مالیات بدهید

دلّک: برای تأمین آتش‌بازی در شبهای بغداد

مالیات بدهید

بلندگوی ۱: مالیات بدهید

بلندگوی ۱ و ۲: مالیات بدهید

همه بلندگوها:

بنام باکره‌ی مقدس و مام وطن و برای تأمین

سوخت جنگ افزارها و قدرت

سربازان شجاع ما

مالیات بدهید

دلّک: و؛

برای درهم شکستن مراکز شرارت

موانع تجارت

عوامل بطالت

مزاحمان سرقت

و حامیان بشکه‌های باروت

مالیات بدهید

اگر ندارید

می‌توانید

برای مام میهن

همچون سربازان عزیز

جان بدهید

و اگر ...

بعله!

مداح :

برای برافراختن پرچم با شکوه دموکراسی

در قلب استبداد سیاه

ناجیان

فرمان آتش می‌دهند

و ارتش پیروز

پیروز می‌شود

آبراه خلیج

به شاهراه جهان آزاد

تبدیل می‌گردد

و جهان

زیبا می‌شود

و آب‌های فسیلی

از اعماق سر می‌کشند

و یگراسه می‌روند

در رگ‌های درشت سیمانی

تا خون سیاه آزادی را

بر قلب خسته‌ی جهان آزاد

برسانند

بیانکی‌های سخاوتمند!

برای حمایت از سربازان نجیب

و نورچشمان وطن

مالیات بدهید

مالیات بدهید

ها ها ها

(غش ریسه می‌رود. نور در طول خنده کشدار او محو می‌شود. و ابونواس از تاریکی بیرون می‌آید)

ابونواس : در زندان ابوغریب

درخت‌ها می‌رقصند

با ضرب‌آهنگ پوتین‌های سربازان مست

و برگ‌هاشان را می‌بارند

روی جاده‌هایی که به شهرهای ویران شده ختم

می‌شوند

در زندان ابوغریب

درخت

تابوت می‌شود

و تابوت

نایاب می‌شود

جنازه‌های باد کرده

به انتظار نوبت می‌مانند

تا گورکنان نفس تازه کنند

در زندان ابوغریب

جنگل‌ها به دشتستان سوخته می‌مانند

تا چشم کار می‌کند

صف

صف

جسد چیده‌اند

بلندگوی ۱ : جنگ بی‌برنده

بلندگوی ۲ : جنگ بی‌سرانجام

بلندگوی ۳ : جنگ پوچ

مداح : جنگی برای امنیت ملی و شرافت ملی

بلندگوی ۴ : جنگی که از قبل شکست خورده است

بلندگوی ۵: جنگ کثیف

دلّک : جنگ جویندگان طلا
جنگی برای تفرج و تفریح ناوگان ششم ابر قدرت
ابونواس : در زندان ابو غریب
مادران سنگ می زاینند
و از پیچ کوچه‌ها
بر چهره‌ی اشغال‌گران می‌کوبند
در زندان ابو غریب
زمین صحرایی است
تفته

پیچان به طوفان شن
و آسیابش می‌چرخد
تا چشم له کند
مداح: اگر مقرر است خورشید بر تاریکی پیروز شود
شب زدگان هم
به همت پیشوایان
وجانفشانی سربازان

نجات می‌یابند
دلّک: منتها خود سربازان وطن
که به شوق آب می‌روند
نمی‌دانند گرفتار سراب می‌شوند

مداح : رئیس ما
در این کویر می‌ماند
تا تشنه‌گان را
به آب‌های گوارا برساند
(سرش را بالا می‌آورد و با لبخند)
قد یسائند رهبران

به زمین آمده‌اند
تا جهان زیبا شود
دلّک : با یکصد و پنجاه دو هزار و پانصد دسته گل ناقابل
مجهز به آخرین سلاح‌های فوق مدرن
سرود سربازان جان برکف :

ما سربازان جان برکف
ها ها ها ها ها ها
که جا گرفتیم توی صف
ها ها ها ها ها ها
شاید که بختمون واشه
ها ها ها ها ها ها
کارو باری درس بشه
ها ها ها ها ها ها
خونه‌ی قسطی بخریم
ها ها ها ها ها ها
سودا با ویسکی بخوریم
ها ها ها ها ها ها
تا بریمو پیروز بشیم
ها ها ها ها ها ها
شاید که چیزکی بشیم
ها ها ها ها ها ها
اما ورق جور نیومد
ها ها ها ها ها ها
پیروزی ای گیر نیومد
ها ها ها ها ها ها
اینجا به دشت کربلا
ها ها ها ها ها ها
گشتیم اسیر و مبتلا

ها ها ها	ها ها ها	
		یه عده مون کشته شدیم
ها ها ها	ها ها ها	
		یه عده مون علیل شدیم
ها ها ها	ها ها ها	
		یه عده مون زخمی شدیم
ها ها ها	ها ها ها	
		یه عده مون ذلیل شدیم
ها ها ها	ها ها ها	
		بقیه مون
		یواش
		یواش
		می ترسیم
ها ها ها	ها ها ها	
		بقیه مون
		یواش
		یواش
		می ترسیم
ها ها ها	ها ها ها	

ابونواس : در زندان ابو غریب
 سرزمین فاتحان
 مات است
 دشتستان های شان
 صلیبستان سربازانی است
 که هرگز ندانسته اند برای چه مرده اند
 مرگ ایشان را
 مادران سیاهپوش

چنان چون صلیبی

بردوش می‌کشند

در زندان ابو غریب

زمین می‌لرزد از جنایت هولناکی که بر او می‌رود

و آسیاب جهان

می‌چرخد

و چشم‌له می‌کند

بلندگوی ۱: ۱۳۸۷ روز جنگ

بلندگوی ۲: ۳۱۱۲ کشته آمریکائی

بلندگوی ۳: ۲۲۰۰۰ زخمی و معلول

بلندگوی ۴: ۶۵۹۰۰۰ کشته عراقی

بلندگوی ۵: و هزاران هزار زخمی و معلول

بلندگوی ۲: یک ملیون و ششصد هزار بی‌خانمان و آواره

بلندگوی ۱: یک ملیون و هشتصد هزار فراری از کشور

بلندگوی ۲: جنگی با هزینه‌ی سه میلیارد دلار در هفته

مداح: این‌ها بهای آزادی است

رهبر دانای جهان می‌گوید

کشته‌گان

شرافت ملی مایند

و به خاک خفتن ایشان

خواست خداوند بوده است

(با صدای رسا و زمخت)

برای آزادی و علیه استبداد

این کمترین گذشت و ایثار است

(مکث می‌کند و به احترام می‌ایستد)

به خواست پدر و پسر

در لبخند با شکوه آقای ما

جهان پرملال خواهد شگفت

و استبداد
به زانو خواهد افتاد
تا آزادی
تقسیم شود به تساوی
در مناطق محروم
(صدایش را بلند می‌کند)
دیكتارتوها بر دار
می‌رقصند
به نام پدر و پسر
(خودش را جمع می‌کند و صدایش را پائین می‌آورد)
یا باکره ی مقدس!

دلچک : قدیسانند آنان
به زمین آمده‌اند
که خانه را بر سر صاحب‌خانه خراب کنند
تا ارا به ی سرنوشت
به آب‌های فسیلی برسد
(ادای مداح را در می‌آورد و زانو می‌زند)
یا باکری مقدس!
کابوی و استرش را یاری ده
تا کمتر گند بزنند!

بندگوی ۱ : برای امنیت ملی
بندگوی ۲ : مالیات بدهید
بندگوی ۳ : برای بنای یاد بود سربازان رشید
بندگوی ۱ : مالیات بدهید
بندگوی ۲ : برای آزادی و علیه استبداد مالیات بدهید
ابونواس: در زندان ابو غریب
بر معبر پرندگان گرسنه

تکه نان خشکی نهاده‌اند
به زهر هلاهل آلوده
و کاسه‌ای
لبالب از زهر آب
و نمکی،

از آزادی!
در زندان ابو غریب
جهان منجمد شده است
عراق

به چون تسبیحی
پاره
پاره
می‌گردد

و هیچ چشمی
نگاه ندارد

بلندگوی ۱: هشتاد درصد از دانش آموزان ما، سرزمینی بنام
عراق را نمی‌شناسند و نمی‌توانند آن را روی نقشه
جهان پیدا کنند

دلک: همانطور که تهران و کابل و دمشق و بیروت و جاهای
دیگر را نمی‌شناسند، و نه فقط آن‌ها نمی‌شناسند،
که سربازان تن هم نمی‌شناسند

بلندگوی ۲: جنگی سیاه بر پایه‌ی دروغ

بلندگوی ۳: جنگی پوچ

بلندگوی ۴: جنگی بی‌برنده

بلندگوی ۵: جنگی که به مردم ما مربوط نمی‌شود

دلک: جنگ جویندگان طلا
جنگی برای قدیسان

و آب‌های فسیلی
که از جنوب بالا بیاید
و به شمال بریزد
تا جهان زیبا گردد
و دیکتاتور

بردار شود؛
تا سردار شود!

ها ها ها ها

بلندگوی ۱: دیکتاتور آدم ما بود
بلندگوی ۲: دیکتاتور آدم روس‌ها بود
بلندگوی ۱: جنگ سرد دوره‌اش سر آمده
بلندگوی ۲: جنگ جنگ است، سرد و گرم ندارد
بلندگوی ۱: هفته‌ای سه میلیارد دلار هزینه دارد
بلندگوی ۲: هر چقدر می‌خواهد هزینه داشته باشد، پای جان و
امنیت شهروندان در میان است
بلندگوی ۱: دیکتاتور آدم ما بود، ما چاق و چله‌اش کردیم
بلندگوی ۲: خب حالا چربی‌اش را می‌گیریم
بلندگوی ۱: یعنی که چه
بلندگوی ۲: یعنی که زنده باد آزادی و امنیت ملی
بلندگوی ۱: از کشته گان عذر بخواهیم
بلندگوی ۲: به همه‌شان مدال می‌دهیم
هر دو بلندگو:

مالیات بدهید

مالیات بدهید

مداح: رئیس ما می‌فرماید: «ما داریم در عراق بطور مطلق
پیروز می‌شویم تنها اندکی زمان و اندکی سرباز و اندکی
آذوقه و تجهیزات اضافی لازم است» و ما سخنان رئیس
بزرگ خود را به طور مطلق باور می‌کنیم

(به جای نا معلومی تعظیم می کند)

دلقلک :

(لحن صدای او را می گیرد)

ما اینجا می مانیم تا سلا حهای کشتار جمعی را کشف
کنیم . اگر این نشد رهبران القاعده یا عوامل آنها را
که مسئولان کشتار یازده سپتامبر هستند پیدا کنیم و
بدست رئیس دولت منصوبه بدارییا ویزیم. اینها هم که
نشده، سرتاسر خاورمیانه را با رویای دموکراسی و
آزادی چراغانی می کنیم

سرود جوخه های رزمی:

(در حالی که پا می کوبند)

ما سربازان

رزمندگان

آمریکائی

اینگلیسی

به فرمان

جرج و تونی

در کشور صدام حسین

پشتک و وارو می زنیم

کشته می شیم

و می کشیم

از بچه و پیرو جوان

از شیعیان و سنیان

سرخ و سیا

خرد و کلان

یکسر به رگبار می کشیم

هی می کشیم

هی می کشیم

عراقو آتش می زنیم

بغداد و ویرون می کنیم

چپ می زنیم

راست می زنیم

یه.....ک

دو

یه.....ک

دو

یه.....ک

یک دو

دو

یک

دو

یک

دو

ابونواس : در زندان ابو غریب

نفرت

چنان چون گردبادی است توفنده

رقصان در بیابان

که کشته گان و گشندگان

با هم

در آن می پیچند

و انسان

خودش را پیدا نمی کند

(لحن اش از حالت تهیچی در آمده و غمگین است)

شب؛

مداح :

در انفجار مین ها و بمب ها و باروت ها

مانند روز

روشن می گردد
و تکه های گوشت
می پرد به هوا

آه...

در میدان های آزاد شده بغداد
جن زدگان
به جنونی شگرف

می رقصند

دلّک : رو در روی اشغال گران

با مین و باروت و بنزین

و؛

بمب های دست ساز

بلندگوی ۱ : فرار کنیم

دلّک : فرار کنید

بلندگوی ۲ : فرار کنیم

دلّک : ها ها ها و برای فرار مالیات بدهید

ابونواس : در زندان ابو غریب

مادران سنگ می زاینند

فرزندان

بمب می شوند

اسب ها

منفجر می گردند

و هیچ کس خودش را

پیدا نمی کند

در زندان ابو غریب

زمین خاور آتش گرفته است

و شهرها

پاره

پاره می‌شود

کوچه،

در مقابل کوچه

خانه،

در مقابل خانه

سنگر می‌بندد

و آب‌های خلیج بالا می‌آید

و باغ‌ها را می‌گیرد

بلندگوی ۱: عراق به لحظه سایگون نزدیک می‌شود

بلندگوی ۲: شیعیان و سنیان از مناطق یک دیگر می‌گریزند

بلندگوی ۳: شمارکشته‌گان وزخمیان آمریکائی هرماه به هزار

نفر

رسیده است

بلندگوی ۴: فرارکنیم

بلندگوی ۵: فرارکنیم

بلندگوها با هم:

فرار کنیم فرارکنیم

همسرانی خانه خرابان

(از بلندگو که به صورت تظاهرات خشن خیابانی اجرا می‌شود)

دسته اول: از خانه برو بیرون

یانکی برو گمشو

طفلان مونو گشتی

یانکی برو گمشو

زن‌های مونو گشتی

یانکی برو گمشو

مردان مونو گشتی

یانکی برو گمشو

هو.....حق

هو.....حق

هو.....حق

دسته دوم : از دجله برو بیرون

یانکی برو گمشو

صدامو تو آوردی

یانکی برو گمشو

چاق و چله اش کردی

یانکی برو گمشو

نفت مونو تو بردی

یانکی برو گمشو

گنجامونو تو بردی

یانکی برو گمشو

کو.....حق؟

کو.....حق؟

کو.....حق؟

دو دسته با هم :

یانکی برو گمشو

یانکی برو گمشو

(صدای همسرایان به مرور دور و محو می شود)

نمازخانه و سربازخانه

مداح :

در آتشبازی شبانه روزی می سوزد

(سرش را نا امید و خسته پائین می آورد)

آه ...

در قلب سرزمین های آزاد شده

فاتحان تنهايید

وارابه ی سرنوشت

رو به تاریکی می رود

دلّک :

در این خراب شده
امنیت نا یاب است
سربازان وطن
که نور چشمان ریاست عالیه اند
به خواست جناب ایشان

گوشت قربانی گشته اند
و سرکردگان شجاع
سرگیجه گرفته اند

به هرکوچه و برزن که می رسند
بشکه ی باروتی زنده
زیر پایشان منفجر می شود
(مثل مداح سرش را پائین می آورد و با تظاهر و ناراحتی)
آه ...

در سرزمینهای اشغال شده
فاتحان تنهاپند
و همچون مکبث
هرچه دست های شان را می شویند
و ضد عفونی می کنند

باز هم
بوی خون و باروت و نفت میدهد

بلندکوی ۲۱: فرار کنیم

باهم ۳و۴: فرار کنیم، فرار کنیم

دلّک: فرار کنید

بلند گو ها باهم:

فرار کنیم

ابونواس: در زندان ابوغریب

انسان تُف شده چون چوب می شود

نم اشکی حتی نیست

تنها کینه ی زمهریری است
که در بغداد و سامره و بصره

منفجر می‌گردد
و خیابان‌ها را
شخم می‌زنند
در زندان ابو غریب
زندانبان و زندانی

به زندانند!
آینه سنگ خارا می‌شود
و کشته‌گان

هزار

هزار

به جستجوی پاره‌های پیکر خود هستند
که پرتاب گشته است
در گوشه‌های نا پیدا
در زندان ابو غریب

ارابه‌ی سرنوشت

به دور خود می‌چرخد

با بخش پایانی خطابه ابونواس در حالی که همچنان بر پرده روبرو
تصاویر کشتار و انفجار... پخش می‌شود، و نور زردی صحنه را پر کرده
است، بلندگوها صدای کوبش یک نواخت پوتین‌های نظامیان را پخش می‌کنند
که به مرور اوج می‌گیرد برزمینه‌ی آوای بی کلام زنی عرب که به داغ
عزیزش مویه می‌کند

پایان

پاریس: ۱۵, ۱, ۲۰۰۷

